

خود اذیترگترین شخصیت‌های تاریخ اسلام است، و سازندهٔ زمینهٔ عینی حماسهٔ عاشورا. اما معاویه، غاصبی بودخائن به اسلام و انسانیت (این نظر بزرگان اسلام است دربارهٔ او. دو جلد دهم «الغدیر» ص ۱۴۸-۱۷۷، هشاد قسمت دربارهٔ وی نقل شده است. تحت عنوان «کلمات تعرف معاویه». و این بجزسخنان پیامبر است دربارهٔ او و معرفش، که در همان جلد، تحت این عنوان. «ما جاء عن النبی، ص، فی معاویه» آمده است.) که همواره علی «ع» را از اصلاحات بازداشته بود. و از استانداری شام سر بر آورده، در صدد غصب خلافت بر آمد. و به ادعای کاذب طلب خون عثمان، و پیراهن عثمان بر چوب کردن - که تا هم اکنون مثل شده است - در برابر حکومت اصلاحی علی، قد علم کرد. و در باطن - چنانکه تاریخ زندگیش، از جمله به خلافت نشانند پسرش یزید و به زور بیعت گرفتن برای او گواه است - «الغدیر، ج ۱۰، و مأخذ آن» - حربی این فرصت بود که با به دست آوردن قدرت، اسلام را معمو کند و دورهٔ بت پرستی و جاهلیت را بازگرداند (چنانکه محققان - که با تاریخ تحلیلی آشنایند - بر این عقیده اند)، زیرا او و پدرش (ابوسفیان) پس از سالها مبارزه با اسلام، سرانجام از سرترس، مسلمان شدند (و در باطن بت پرست بودند - نشأة الفکر الفلسفی فی الاسلام - سامی نشار مصری، ج ۲/ ز) و همواره در صدد کین جویی بودند. و این پسرش یزید بود که پس از قتل امام حسین آشکارا گفت:

«لیست شباخی بیدر شهوا...» (کاش پدران من که در جنگ بدر به دست سپاه اسلام کشته شدند می بودند و می دیدند که چگونه انتقام می گیریم!) و چنانکه ابوسفیان پیشتر دربارهٔ خلافت اسلامی گفته بود: «تَلَفُّوْهَا تَلَفُّوْهَا لَلْکُرَّةِ» - یعنی: «با خلافت بازی کنید، چون گوی.» - «حیاة الامام الحسن»، ج ۱/۲، با خلافت اسلامی و دعوت اسلام و قرآن، بازی می کردند چون گوی.

به هر حال، امام با این عنصر نفاق مطلق - و هنوز ناشناخته، به طور کامل، برای مردم - روبرو بود. از سوی دیگر، به علت جنگهای چندین ساله داخلی دوران خلافت علی، شیعه بیشتر عناصر مطمئن و منابع حماسهٔ خویش را از دست داده بود، و جز شمار اندکی، کسانی که بتوان با آنان یک مرکزیت قائم ساخت نداشت. حتی در سپاه امام حسن، افرادی بودند که می گفتند هر کس درهم و دینار به ما دهد به کمک اومی جنگیم - «صلح الحسن، ص ۱۲۶ و بعد، و حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۷۹ و بعد). امام با این همه، ابتدا فرمان بسیج عمومی داد و لشکر به جنگ معاویه فرستاد. و چون جاسوسان و رشوه‌های معاویه در سپاه وی، اضطراب افکندند و سردار خائن او، عبیدالله بن عباس، بارشوه از پای درآمد، و لشکرگاه حسنی را ترک گفت، و عناصر مشتت سپاه دچار اختلاف آرا شدند، امام قیام با لسیف را بی ثمر دید و هشت تائبی امیه خوب

شناخته شوند. زیرا با شناخته شدن کامل موانع، بهتر می توان آنها را برطرف کرد. مخصوصاً در میان جامعه‌هایی که هنوز رشد عقلانی کامل وجود ندارد، (که جامعه شامی آن روز هم چنین بود) و از عوامگری و عوامفریبی استفاده‌های سرشار می‌شود.

آنچه در تحلیل امام، بسیار دقیق است شناخت طبیعت زمان و عناصر غالب است که امام، با مسلح بودن به این شناخت، نگرست که هم اکنون باید بکوشد تا واقعیت معاویه و بنی‌امیه و کین‌جویی باطنیشان را نسبت به اسلام بر ملا کند، و «حقیقت مغلوب» را برای مقاومت با «غریب غالب» آماده سازد.

از این روی، پس از قیام بالسیف (که حتی مورخان قدیم در این باب کتاب نوشته‌اند از جمله، «قیام الحسن» تألیف ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی - ۲۸۳ هـ) حمله‌ای دیگر - حمله‌ای به صورت صلح و مراقبت بر اعمال معاویه - را اصلاح دید. و با اینکه می‌گفت اگر اعوانی می‌داشتیم، شبانه‌روز با معاویه می‌جنگیدم، صلح مشروط را پذیرفت (آن هم به تعبیر گردیزی: «نه بر مراد خویشتن... بلکه چون دانست که با معاویه به جلیت و تلیس مقاومت نتواند کرد...») (— زین الاخبار، ص ۵۶) اما نه اینکه از حق خود استکف کند، بلکه در خطبه‌نخوش، معاویه را غاصب خواند و گفت تنها به خاطر حفظ خون مسلمین (با توجه به اینکه مردم نیز بسیار فریاد بر آورده بودند که «امض الصلح» یعنی صلح را بپذیر، و «البقیه، البقیه» یعنی خون این مشت باقیمانده را حفظ کن!) و مخصوصاً بقایای شیعه - که سخت‌مشتت بودند - معاویه را همامی کنم، آن هم با شرطی، که معاویه پس از قبول آن شرط، با کمال خیانت و رزی و وقیح رفتاری ولادینی و بی‌پیمانی، هیچ یک را عملی نکرد. و سرانجام امام را مسموم کرد. (— استیعاب، ج ۱/۱۴۱، و شرح ارجوزة احمد خیری مصری ۱۸/)

باری، امام پس از این جریانها، و پس از اینکه یکباره ۸ هزار تن از سپاهش به سوی معاویه رفتند (— حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۹۷)، و پس از اینکه برخی از اطرافیان، پنهانی، با معاویه پیمان بستند که او را تسلیم معاویه کنند (— ارشاد مفید، و صلح الحسن، و الامام السیاط المجتبی) بعد از همه اینها، جنگ را در آن چگونگی بی‌سرانجام می‌دید. اما سخنی از وی نقل شده است که معلوم می‌دارد او معاویه را «حریمی» می‌دانست. این سخن بسیار مهم است و می‌رساند (همان‌گونه که از دیگر مبانی و تعالیم شیعه نتیجه می‌شود) که افضل اعمال و اهم آنها، دریافت انسان، و اهداء خون و شهادت برای تطهیر جامعه، و خشم مقدس، و تعدیل زندگی، و تصحیح حکومت است، و دفع واقع ستم و ستم‌گسری.

سخن امام این است: «والله لو وجدت انصاراً لقاتلت معاوية ليلى و نهارى» (احتجاج طبرسی، ص ۱۵۱، و صلح الحسن، ص ۲۱۸). این سخن را امام در پاسخ یکی از اصحابش که با صلح مخالف بود گفته است. امام سخن خویش را با قسم به لفظ جلاله: «والله...» که بزرگترین و گریبانگیرترین صیغه قسم است ابتدا می‌کند، و می‌گوید: «به‌الله سوگند، اگر یارانی چند می‌یافتم، شبانروزم را در کشت و کشتار با معاویه می‌گذرانیدم...»

تذکر: به‌جز همه طاقنها و نیروهایی که در این سخن نهفته، بلکه از این سخن آشکار است، از آن نیز دانسته می‌شود که در وجود خود امام، استعداد نظامی، و قهرمانی، و قدرت بسیج و سلحشوری، و جوهر کارزار و فرماندهی به کمال بوده است. حتی معاویه خود به ارزش نظامی و قدرت فرماندهی امام کاملاً توجه داشته است. از این رو تا پیش از صلح، سخت نگران بود. و پس از آن نیز از امام کمک نظامی می‌خواست. مورخان می‌گویند: «فروة بن نوفل الاشجعی، در ایام معاویه بیرون آمد. معاویه لشکری را برای دفع او نامزد کرد، و از امیر المؤمنین حسن علیه‌السلام، درخواست کرد که می‌بایست که به اسفهان لشکر بروی، و این حرب که در آن جهادی است عظیم، به نفس نفیس خود تکفل فرمائی، و این کار را کفایت کنی. امام حسن جواب داد که من از بهر صلاح خلق دست از کار خلافت کشیده‌ام تا خون مسلمانان ریخته نگردد و به - مصلحتی که مرا از آن فراغی نیست راضی شدم، اکنون از بهر تو با دیگران حرب نخواهم کرد. و اگر حرب خواستی کرد نخست با تو کردمی...»: (متنخب جوامع - الحکایات ص ۱۶۴-۱۶۵).

اما مبلغی را که مؤلف می‌گوید، نیز موضوعاً متغی است، و شگفتی آور است که مؤلف محترم - که خود دارای فکر اقتصادی صرف است - هم به فلسفه این قرارداد مالی توجه نکرده، و هم تصریحات مآخذ و مورخان را در نظر نیاورده یا نادیده گرفته است. اینک ما توضیح می‌دهیم:

داستان این است که معاویه از هر حیث شیعه را تعقیب می‌کرد و عناصر متحرک و تنها افراد تسلیم نشده جامعه آن روز را - که اغلب در میان شیعیان بودند - از همه حقوق محروم کرده بود. امام به خاطر نگهداشت اینان و خانواده‌هاشان تا مبادا دچار سقوط اقتصادی شوند و در نتیجه دچار سقوط فکری و مرامی، و هم به خاطر رسیدگی به خانواده - های سر بازان اسلام که در جنگهای داخلی کشته شده بودند - و اکنون امام سرپرست آنان بود و به‌طور کلی تکمیل خاندانهای شهدای تشیع و آزادی - در پیمان صلح شرط کرد که خراج دارا بگردد را به او واگذارند، لیکن معاویه بدین شرط نیز عمل نکرد.

طبری (ج ۶، ص ۹۵) می گوید: «اهل بصره نگذاشتند که خراج دارا بگرد به حسن بن علی برسد و گفتند حق ماست».

ابن اثیر (ج ۳، ص ۱۶۳) - که کمتر از طبری مجامله می کنسمی گوید: «خود معاویه امر کرده بود که مردم بصره مانع شوند از رسیدن خراج به دست حسن بن علی».

اما تمکن امام در مدینه، مورخان نوشته اند که او پارسا ترین و عابدترین مردم زمان خود بود. (— سفینة البحار، ذیل «عبد»). بیست و پنج بار پیاده به حج رفت با آنکه اسبان یلک را در جلو اومی بردند. سه بار نیمی از اموالش را در راه خدا داد و دو بار هر چه داشت انفاق کرد و... (— حیاة الامام الحسن، ج ۱، ص ۳۰۵ و بعد).

[۵۴]. آنچه در تاریخ اسلام مسلم و مشهور است، قتل و تعقیب و شکنجه و آزار رساندن معاویه است نسبت به مخالفان خود، یعنی (شیعه). حتی همین معاویه است که فرزند بزرگ پیامبر، حضرت امام حسن مجتبی «ع» را سرانجام مسموم می کند. و یزید را با تهدید و تطمیع و زور و حیل جانشین خود می سازد و بر نوامیس اسلام مسلط می کند تا سرانجام واقعه عاشورا را به وجود آورد.

دکتر قیاض در تاریخ اسلام می نویسد: «ساملان معاویه، به دستور خلیفه، بر منبر هارم تبا «ابو تراب» [علی «ع»] را دشنام می دادند، و شیعیان او را می جستند و می کشتند...» (ص ۱۷۷). ضمناً این سخن مؤلف: «وی را در سراسر قلمرو و خلافت به سمت خلیفه شناختند» مطابق واقعیت تاریخی نیست. زیرا به گفته خود مؤلف (در همین صفحه ۵۴): «امویان دولت غیر دینی ایجاد کردند. و این خود مخالفت هواخواهان دولت دینی را، اعم از مهاجر و انصار، برانگیخت. مدینه مرکز مخالفان بود» (نیز — ص ۱۵۷). شیعه نیز در هر جا که بودند، علیه معاویه اقدام می کردند. و از جمله حجر بن عدی (شهید بزرگ) و اصحابش، دهمین راه، باشکنجه کشته شدند.

[۵۵]. این سخن اشتباه است و صحیح همان است که مشهور است و در مآخذ تاریخ، از جمله طبری (بخش ۲، ص ۲۲۹ و بعد) آمده است که: مسلم بن عقیل پس از ورود به کوفه و بیعت گرفتن از مردم برای امام حسین «ع» و قیام علیه حکومت کافر اموی - یزیدی که فرزندان پیامبر را سر می برید، و ناموس او را در بیابانها می گرداند، به وسیله این زیاد، عامل اموی کوفه، تعقیب شد. آنگاه پس از آنکه یلک تهنه بس دلیرانه و قهرمان با سپاه کوفه جنگید، در دارالاماره به شهادت رسید. و یکرش را از بسام آنجا به زیر

انگندند.

- ۷۳ [۵۵]. کربلا محلی بی آب نبود، بلکه سرزمینی بود پر آب که از شط فرات مشروب می شد، ولی سپاه یزید، به دستور عیدالله زیاد، آب را بر روی حسین و خاندان و اطفال و سپاهش بستند.
- ۷۴ [۵۵]. این ۱۸ تن، همه پسرعمان او نبودند، بلکه پسران او و برادران و برادرزادگانش نیز در این شمار بودند.
- ۷۵ [۵۵]. نیز تعمیر و آماده کردن اسلحه و تیز کردن شمشیر.
- ۷۶ [۵۶]. برخی از تألیفات وی در دست است و به چاپ رسیده است، مانند کتاب «مقتل الحسین» و کتاب «اخذ الثار» (یا «اخبار المختارین ابی عیدالتقی») در احوال مختار. (اعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۱۰-۱۱۱ و کتاب «علم التاریخ عند المسلمین» ص ۲۸۳ به بعد).
- ۷۷ [۵۶]. ظاهراً نام این مکان «عین الورده» است. (تاریخ «تواین» از طبری - بخش ۲، ص ۵۵۵).
- ۷۸ [۵۶]. چنین نیست، زیرا پس از واقعه عاشورا، از امام حسین تنها يك فرزند ذکور ماند. او «ابو محمد علی بن الحسین» بود که به «زین العابدین» و «سجاد» معروف شد. وی در آن تاریخ ۲۳ سال داشت و صغیر نبود. او پس از پدر، امام شیعه بود و خود محمد بن الحنفیه کاملاً او را تکریم می کرد. سال تولد امام زین العابدین ۳۸ هجری است. درباره وی - کتاب «زین العابدین» - تألیف سید عبدالرزاق موسوی مفرم.
- ۷۹ [۵۷]. مختار ثقفی از شخصیت‌های مشهور شیعه بود و از شیعیان مستقیم. او عقیده کیسانی نداشت و ابتدا ادعای الهامی نکرد، بلکه بعداً مبلغان دستگاه اموی او را - که از سرسختترین دشمنان آنان و پر نیروترین شورشیان زمان بود - بدین گونه منهم می کردند. (برای به دست آوردن اطلاعات صحیح در مورد مختار - کتاب «سیک النصار» تألیف مرحوم علامه اردوبادی و «المختار الثقفی» احمد دجیلی. و برای

اطلاع از مآخذ فراوان دربارهٔ مختار — «الغدیر»، ج ۲/ ۳۴۳ — ۳۴۵). پس نسبت این ادعا به مختار که شیعه‌ای با حماسه و غیور و کینه‌خواه و منتقم بود درست نیست.

[۵۹]. در مورد همهٔ خوارج، بخصوص خوارج اولیه، چنین مطلبی صدق نمی‌کند. بلکه این آرمان خوارج (شورش‌یانی) است که علیه مظالم قیام می‌کردند. باید متوجه بود که میان خوارج (از خرج + عن...) یا خوارج (از خرج + علی...) فرق بسیار است (ازافادات آقای دکتر حمید عنایت) و باید در تحلیلات تاریخی، این دو جناح را کاملاً متمایز کرد. نیز باید دانست که در بارهٔ خوارج نهروان بخصوص، بحث از مقولهٔ دیگر است. کار اینان ابدآ، مربوط به اصلی اجتماعی و ایستو لوژیکی نبود، بلکه نعتین اشعث کندی و مسائلی دیگر باعث آن شد. اگر آنان صاحب ایده‌ای اجتماعی بودند، می‌بایست به کمک سپاه عراق بر حکومت غاصب شام حمله‌کنند و با پیشوایی انقلابی و مساواتطلب و اصلاح‌پرست، چون علی «ع»، به آنهمه مظالم و انحراف خاتمه دهند. — توضیح ۶۷.

[۶۸]. معلوم نیست مقصود مؤلف از «علویان غیر فعال» کیانند؟ با آنکه در تاریخ اسلام، نوع شورش‌های خدایی — انسانی، که برای دریافت حقوق انسان بر اساس دین خدا انجام شده است، از بانوی اکرم حضرت صدیقهٔ کبری فاطمه علیها السلام، آغاز شده است (— کتاب «فاطمه الزهراء والفاطمیون» از استاد عقاد مصری، و کتاب «فاطمه الزهراء وترقی غمها» از استاد سلیمان کنانی لبنانی)، و همینان در تاریخ ادامه داشته است. سادات حسنی و حسینی و موسوی و به‌طور کلی آل علی، همیشه در رأس مخالفان حکومت‌های ظالم قرار داشته‌اند. (به گفتهٔ عباس محمود عقاد مصری: «کان اسم علی بن ابيطالب علم یلتف حوله کل مغضوب» یعنی: نام علی در فشی بود که هر پایمال شده حقی، گرد آن می‌آمد. — عبقریه الامام. و به گفتهٔ جرج جرداق: «وکان اسم علی علم یلتف حوله الثائرون» یعنی: نام علی در فشی بود که شورشیان همواره گرد آن فراهم می‌آمدند — الامام علی صوت للعنایة الانسانیة) و بجز شهادتها که نشان داده‌اند، در راه انسان، پذیرای هر رنج و شکنجه و زندان و غسل و زنجیر و قتل و لای پسی رفتن و تبعید شده‌اند. (— «مقاتل الطالبین» و «مقتل زید» و «قیام سادات علوی» و «سموالمعی فی سموالذات» و «بطل فح» و «تواریخ عاشورا» و قصیدهٔ «مدارس آیات» دعبل خزاعی — دیوان، ص ۸۵). روحیهٔ قیام حتی در علمای شیعه جاری بوده که در راه دفاع از مکتب تشیع — که

مکتب دریافت حقوق انسان است - و انفاذ حق توده‌ها فدا می‌شدند و می‌شوند. - کتاب «شهداء الفضيله» بلکه این روحیه هر فرد شیعه مذهبی است که مرام خود را فهمیده باشد. - «سرود جهشها» از نوپسندۀ این سطور - چاپ طوس، مشهد - فصل «فلسفۀ شورشهای شیعه» -

اما سیاست دور اندیشی را که مؤلف به عباسیان نسبت می‌دهد نمی‌دانیم کدام است؟ تاریخ عباسیان - به جز اندکی - سراسر گناه است و جنایت و قتل و سفاکی و شهوترانی و خیانت و بیوفایی و غدر و مکیدن خون جامعه و سر پیکر آزادگان به عیش و نوش نشستن، مانند امویان... اگر فعالیت این است، آری، آری، علویان غیر فعال بودند. روزی که هارون الرشید عباسی غرق در جنایت و شهوترانی با کنیزان بود و هزار و یک شبدا به وجود می‌آورد، موسی بن جعفر علوی (امام هفتم) به خاطر دفاع از حق ملت، و مرزبانی اصالت‌های قرآن، و پر خاش در برابر جنایات هارون و پیگیری دفاع از حق توده‌های رنجبر، در سیاهچالهای زندان بغداد، در غل و زنجیر به سر می‌برد (وهكذا يقاس الخلف «.....» علی السلف فی کلتا الجهتين... فتامل جيداً و تدبر). اصولاً عباسیان ملت اسلام را فریب دادند و روزی که جامعه مسلمان، به باطن حکومت نامسلمان اموی پی برد، و به ضروری که از انحراف نخستین خلافت و برکنار کردن علی از حق خویش پدید آمده بود واقف گشت، و تشنه عواطف انسانی آل محمد «ص» شد، اینان به نام دعوت به «الرضا من آل محمد» مردم را فرا خواندند، اما به نام اسلام و خلافت اسلام - مانند معاویه در مورد سلطنت اموی - سلطنت عباسی را به وجود آوردند. و با خیانتی دردناک، ابو مسلم خراسانی را کشتند و به یخبری و شهوترانی نشستند - چنانکه مؤلف پس از این اشاره می‌کند - در این موقع باز علویان وظیفۀ خویش دانستند که مبارزه را از پای نشینند. مؤلف حدود ۳ صفحه بعد می‌گوید: «خلفای عباسی جاسوسان بسیار بر آنان (خاندان علوی) گماشته بودند و دقیقانه اعمال ایشان را تحت نظر داشتند و به محض کوچکترین سوء ظنی بازداشت، یا مسموشان می‌کردند.» و این خود دلیل است که این عناصر زنده و مشعلهای زندگیزان، هیچ‌گاه بر مظالم آرام نداشتند و تکالیف اجتماعی خویش را به نحو احسن انجام می‌دادند، و گرنه بر افرادی ساکت و بی‌تأثیر، جاسوسان نمی‌گمارند. بهر حال اگر مقصود مؤلف از «غیر فعال» این باشد که علویان از دستگاه قدرت دور داشته شده بودند، البته واقعیتی است تاریخی، اما کار بسودن آنان از دستگاه قدرت، به معنای به کنار نهادن مبارزه نیست.

۸۲ [۷۶]. پانوشته ۴]. باید به خاطر داشت که این تعبیّرات که در قرآن آمده است، و بسیار هم نیست، بر اساس نکاتی است بلاغی، که در تفسیرهایی که بر مبنای علوم بلاغت نوشته شده است یا در آنها به بحثهای بلاغی - تفسیری پرداخته اند، درباره این تعبیّرات سخن گفته شده است. (← «تفسیر تیان» - تألیف شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی - ۳۸۵ تا ۴۶۰ - و «تفسیر کشاف» تألیف جلاله زمخشری - ۴۶۷ تا ۵۳۸) باید دانست که استدلال به آیات قرآن کریم، پس از درک کامل لحن و کیفیت بیان آن، جایز است. مثلاً آیه ۱۴، از سوره ۵۴، که مؤلف، به معنی «چشم دارد» (متن، ص ۷۴، س ۱) گرفته اند، بدین معنی نیست. از این روست که میدی در تفسیر آن می گوید: «بمراى منا و حفظنا - یعنی کشتی نوح، زیر نظر ما و به حفاظت ما، بر سر آن آنها روان گشت.» (← کشف الاسرار، ج ۹ / ۳۸۹).

۸۳ [۷۶]. چون معارف قرآن در مورد توحید شناخته شده است، قطعی است که آن تعبیّرات را باید مجازی دانست - چنانکه در توضیح پیش گفتیم. نیز باید به یاد داشت که از علمای مسلمان کسی طرفدار تشبیه نیست، بلکه برخی اندک از جهال متکلمین، که هم اکنون منقرض شده اند، و بجز اینک از معارف ائمه شیعه (که واقعیات معارف اسلام است) به دور بوده اند، اطلاعات کافی از مبانی کلام و فلسفه الهی نیز نداشته اند، چنین رأی داده اند. و همین طور که مؤلف محترم می گوید: «اصل وحدت خداوند یا «توحید»، در اسلام به طور پیگیر بیان شده است.» (متن، ص ۸۴) و «عقیده مسلمانان درباره خدا، توحید محض است» (متن، ص ۷۶).

۸۴ [۷۶]. نظر مؤلف محترم درست نیست، زیرا این سئوالات در نظر پیامبر اهمیت بسیار داشته و اساس الهیات قرآن، بیان رابطه میان خدا و عالم و خدا و آدمی است. قرآن در مواردی شمار جهان را مخلوق خدا می داند و خدا را «خالق» و «فاطر» و «فاطر السموات والارض» (سوره ۶، آیه ۱۴ ...) و به وجود آورنده و ابداع کننده «بدیع السموات والارض» (سوره ۲۵، آیه ۱۱۷ و سوره ۶، آیه ۱۰۱) معرفی کرده است. و در مورد رابطه خدا و آدمی صریحاً می گوید، که خدا همرا برای معرفت و عبادت آفریده است: «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (سوره ۱۵، آیه ۵۶). و در تفسیر آمده است: «ای ليعرفون» یعنی جن و انس راتنها برای عبادت (معرفت) پدید کردیم.

۸۵ [۷۶]. این استنباط صحیح نیست، زیرا اسلام ابلیس را از جنس فرشتگان نمی داند.



فرشتگان دارای طبیعت «نوری» اند و ابلیس به صریح قرآن (سوره ۷، آیه ۱۲ و سوره ۳۸، آیه ۷۶) دارای طبیعت «ناری» است. به علاوه در قرآن (سوره ۱۸، آیه ۵۰) تصریح شده که ابلیس از جن است: «واذقلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر به...»

باید دانست که آنچه در چند سطر بعد می گوید: «محمد (ص) اعتقاد اعراب پیش از اسلام را به ارواح سرکش طبیعت - یعنی جن و جینان - حفظ کرد، تعبیر صحیحی نیست. زیرا اسلام درباره کائنات نامرئی، خود فلسفه‌ای گسترده و عمیق دارد که نمی توان آن را با این بیان توجیه یا خلاصه کرد.

[۷۷]. مؤلف مکرر تعبیر «اخذ» و «مأخوذ» را در این موارد به کار می برد، و این تعبیر - چنانکه یاد کردیم - از نظر اصطلاح شرایع درست نیست. در اصطلاح شرایع، محمد پیامبر است و معارف و علوم الهی و هم قصص گذشتگان، به او وحی شده است. نهایت در مواردی با کتب انبیای گذشته - در صورتی که آن کتب تحریف نشده باشد - مشابه است، زیرا همه از طریق وحی است. و این موضوع، بیشتر در مورد قصص و حکایات گذشتگان صادق است (← توضیح ۷)، اما در مورد تعالیم مفصل اخلاقی و حقوقی و فلسفی و معارف، اسلام خود دارای شکلی کامل و مستقل است. بعد از همه اینها آنچه مهم است و باید مورد دقت و توجه کامل قرار گیرد، کیفیت تلقی و برداشت و زاویه دید اسلام است در نوع این مسائل.

[۷۷]. پیامبر به نص قرآن (سوره ۳۳، آیه ۴۰) خاتم پیامبران است و لازمه خاتمیت، آوردن دینی است کامل و ابدی، و این خود علت برتری محمد است بر مطلق انبیا. یا به تعبیر ابن سینا، لازمه آوردن دین کامل، خاتمیت است. وی می گوید:

«ان الشریعة الجائیه علی لسان نبینا محمد، صلی الله علیه و آله وسلم، جائت بافضل ما یمکن ان تجیء علیه الشرائع واکلمه، ولهذا صلح ان تکون خاتم الشرائع و آخر الملل. ولهذا المعنی قال علیه السلام: "بعثت لاتمم مکارم الاخلاق" یعنی: همانا شریعتی که به زبان پیامبر ما محمد (ص) آمده است، برترین و کاملترین چیزی را که ممکن است شرایع بیاورند آورده است. از این رو شایسته این است که خاتم شرایع و آخرین ملت و دین باشد. برای همین پیامبر (ص) فرموده است: "من مبعوث شلم تا مکارم اخلاق انسانی را تکمیل کنم" (← الاضحویه فی المعاد، ص ۵۷ و بعد).

- ۸۸ [۷۷]. یادآور شدیم که تعبیر «اخذ» صحیح نیست. — توضیح ۷ و ۸۶.
- ۸۹ [۷۷، پانوشته ۵]. باید دانست که در قرآن دوجا (سوره ۶، آیه ۸۵ و سوره ۳۷، آیه ۱۲۳) الیاس است، و بکجا (سوره ۳۷، آیه ۱۳۰) الیاسین. و مسلم نیست که هردو نام از آن یک تن باشد. — تفسیر ابو الفتح، ج ۴، ص ۴۴۸ — از چاپ اول.
- ۹۰ [۷۸]. یادآوری می شود که آیات مربوط به ذوالقرنین در قرآن (در سوره ۱۸) از آیه ۸۲ است تا آیه ۹۸. به علاوه در این آیات کلمه «اسکندر» ذکر نشده است. در «ویستلونک عن ذی القرنین...» نیز از ذی القرنین، به عنوان پیامبر، یاد نشده است. و در اینکه چه کسی بوده است، اختلاف است و مسلم نیست که مراد اسکندر مقدونی باشد. — تفسیر قرآن کریم، از جمله «مجمع البیان طبری» ج ۶، ص ۴۸۹ و بعد — چاپ ۱۳۸۰. پس تعبیر «الاسکندر ذوالقرنین» در قرآن نیست. نیز — «الآثار الباقیه» ص ۳۶ و بعد. نام «جرجیس» نیز در قرآن نیامده است.
- ۹۱ [۷۸]. ممکن است از مصدر «مسح» عربی باشد، یعنی: الممسوح بالدهن، یا از مصدر «سیاحت» و به معنی، کثیر السیاحه، چنانکه لغویون عرب، حتی لغویون مسیحی، چنین ذکر کرده اند. و معری در «لزومیات» گفته است:  
«وما جنس النفس المسیح ترهباً ولكن مشی فی الارض مشیه سائح»  
نیز در باره وجه تسمیه مسیح «ع» — تفسیر کشف الاسرار، ج ۲، ص ۱۸ و بعد.
- ۹۳ و ۹۴ [۸۰]. مهدی، تجلیدی در دین پدید نمی آورد، بلکه رسوم متروک اسلام را عملی می کند و احکام آن را در سراسر جهان می پراکند. بنابر روایات اسلامی چنین است. نیز هیچ گاه مهدی را همان مسیح نمی دانستند، بلکه بنابر روایات بسیار، از طرق سنی و شیعه، مهدی از فرزندان فاطمه «ع» است که در آخر الزمان ظهور می کند. آمدن عیسی پس از اوست و به تبع او. و عیسی خود از معاونان مهدی خواهد بود. — ماآخذ فراوان این بحث، از جمله کتابهای «المهدی» از مرحوم سید صدرالدین صدر، و «المهدی و العقل» از شیخ محمد جواد مغنیه، و «الامام المهدی» از محمد علی محمد الدخیل، و «بنا یبع الموده» از قندوزی حنفی، و مقدمه آن از چاپ هفتم — نجف، و «متخبی الاثر» از لطف الله صافی. از این گونه اظهارات مؤلف پیدا می شود که وی به ماآخذ چنانکه باید دسترسی نداشته بسا در آنها غور کافی

نمی کرده و مسائل را از یکدیگر باز نمی نموده است.

۹۴ [۸۲]. در برخی از آیات مدنی نیز، از حوریان بهشتی نام برده شده است، از جمله آیه ۷۲ از سوره ۵۵. پس استنباط مذکور در متن درست نیست.

۹۵ [۸۲]. باید گفت، اولاً - این موضوع، - یا به تعبیر مؤلف این «تضاد»، که در حقیقت تضاد نیست، در خود قرآن، مورد توجه بوده و حل شده است. و در آیات چندی که گفته شده خلادوند «ظلام للمید» (شم کتند نسبت به بندگان) نیست (سوره ۳، آیه ۱۸۲ و سوره ۸، آیه ۵۱ و سوره ۲۲، آیه ۱۰ و سوره ۴۱، آیه ۴۶ و سوره ۵۰، آیه ۲۹) یا به تعبیر «فما كان الله ليظلمهم...» (سوره ۹، آیه ۷۰ و سوره ۲۹، آیه ۴۰ و سوره ۳۰، آیه ۹) آمده است یا تعییراتی دیگر، همه نظر به همین موضوع و عدم تضاد آن داشته است.

ثانیاً - در قرآن کریم، آیات منحصر به آنچه مؤلف دیده (که ظاهراً مفید سلب اختیار است) نیست، بلکه آیات بسیار دیگری اصل اختیار را به صراحت یاد آورد می شود. و با تعییرات «بما قدمت ابديکم» (سوره ۲، آیه ۱۸۲ و...) و «کل نفس بما کسبت رهینة» (سوره ۷۴، آیه ۳۸) و «لکم ما کسبتم» (سوره ۲، آیه ۱۳۴) و «ووفیت کل نفس ما کسبت» (سوره ۳، آیه ۲۵) و «فما کسبت ابديکم» (سوره ۴۲، آیه ۳۰) و «ام حسب الذین اجترحوا السمیثات...» (سوره ۴۵، آیه ۲۱) و... فاعل مختار بودن مردمان را تثبیت می کند. و اعمال را به خود مردم به عنوان «کسب» و «اجتراح» و «تقدیم ابدي» و «اکتساب» (در آیه ۲۸۶ - آیه آخر سوره ۲) نسبت می دهد.

ثالثاً - اصل اختیار، تحت عنوان «امرین امرین» (لا جبر و لا تفویض، بل امر بین امرین)، از سوی امامان مطهر اسلام، طرح و تبیین شده است. و بجز نقل امام شافعی و حافظ ابن عساکر دمشقی و حافظ جلال الدین سیوطی، از طریق عبدالله ابن جعفر بن ایطالب، از حضرت علی «ع» («اللعمه، فی تحقیق مباحث الوجود والحدوث والدم و افعال العباد» تألیف در اغب پاشا - ص ۴۹) امام شافعی نیز، این اصل را، از امام پنجم، حضرت محمد بن علی الباقر «ع» نقل می کند<sup>۱</sup> («همان کتاب، ص ۴۹، و کتاب «جبر و اختیار» تألیف دانشمند محترم آقای محمد تقی جعفری -

۱ - عبارت مذاری، در «اللعمه» چنین است: «فالحق القول بهما جمیعا، مأخوذاً عن اهل بیت النبوة، فیما رواه الامام الشافعی، والحافظ ابن عساکر، والسیوطی، عن عبدالله بن جعفر، عن علی، رضی الله تعالی عنهم، انه قال للسائل من القدر: «سراة فلا تتکلف». فلما ائح علی، قال: «اما اذا ابیت فانه امر بین امرین، لا جبر و لا تفویض» و لما كان محمد الباقر، من شیوخ الامام (الشافعی)، متشافهاً له بالکلام، اسنده الیه، حبت قال: «کما قال محمد بن علی: لا جبر و لا تفویض...» (اللعمه، ص ۴۹ - چاپ قاهره).

تبریزی، ص ۲۱۴، از چاپ دوم).

۹۶. [۸۴]. باید مقصود جمله «قد قامت لصلوة» باشد، نه همه اقامه.

۹۷. [۸۴]. بنا بر فقه سنی، ولی در فقه شیعه، شستن پا در وضو (به عنوان جزء) جایز نیست، بلکه باید بر پا مسح کشید، چنانکه صریح قرآن، در دستور وضو همین است: «و امسحوا برؤوسکم وارجلکم الی الکمیین...» (سوره ۵، آیه ۶).

۹۸. [۸۴]. در اینجا، در نظر مؤلف، اصطلاح «نجاست»، با اصطلاح فقهی «احداث» (با کسر همزه) خلط شده است. ضمناً مؤلف در چند سطر بعد می گوید: «برای آب غسل و وضو باید از آب جاری استفاده کرد» در صورتی که جاری بودن شرط نیست بلکه پاک بودن و غصبی نبودن آب شرط است. نیز در پانوش شماره «۱» این صفحه، عامل جنابت را «جماع، تماس با مرده، خوک و سگ و چند مورد دیگر» می داند، که درست نیست. و در اینجاهاست که - چنانکه یاد شد - نجاست و جنابت خلط شده است. در پانوش شماره «۲» می گوید: «در این مورد (یعنی برای غسل و وضو) حتی آب جاری ناپاک و آلوده... پاک شمرده می شود» که ابدأ چنین نیست، زیرا از نظر فقه اسلامی، آب آلوده و ناپاک نه تنها از لحاظ تشریفات دینی» (به تعبیر مؤلف محترم)، پاک شمرده نمی شود، بلکه اگر استفاده از آن، مضر باشد، به کار بردنش حرام است و وضو و غسل با آن باطل.

اکنون یاد می شود که آنچه مؤلف، در سه صفحه بعد از این (ص ۸۷) در مورد حج اظهار می کند که، بر زنان و بردگان واجب نیست، کاملاً نادرست است، زیرا حج بر هر مستطبعی واجب است، زن یا مرد، برده یا آزاد.

در این توضیحات، همواره از تطویل و تفصیل، پرهیز شده است. و گرنه - چنانکه یاد شده است - هنوز موارد چندی است که، هر یک به لحاظی، نیازمند توضیح و بیان حقیقتی است که از نظر مؤلف محترم دور مانده است. مثلاً مواردی که وی در آنها - به علت نقل از دیگران - دچار تناقض شده است (از باب نمونه ص ۲۱۹ سطرهای آخر. - توضیح ۱۹۰. نیز مقایسه شود با سطر ۲۶، از صفحه ۲۱۶، و سطر ۱۶، از صفحه ۷۴ و... یا: سطر ۱۵ از صفحه ۴۸، مقایسه شود با سطر ۸ از صفحه ۴۹ و...) یا مواردی که اشتباهاتی جزئی بوده، مانند پانوش ۴ در صفحه ۸۵، که «کفش از پا در آوردن» جزو آداب لازم ورود به مسجد شمرده شده

است، یا پانوشته ۵ هجرت صفحه، که در آن گفته شده: «و در مورد نام ماهها، اسامی عربی منطقه البروج به کار می‌رفته»، با اینکه اسامی خود بروج (حمل، ثور، جوزا و...) به کار می‌رفته، نه منطقه البروج. و همچنین مواردی که خود متن پیراسته شد، تانیازی به توضیح نباشد. مثلاً به جای «صوفی نافذ الکلمه»، «حکیم اشراقی» گذاشتیم تا اشتباه معروف درباره سهروردیها تکرار نشود. یه جاهایی که فلسفه اصیل اسلامی، تبیین نشده، یا در ربط علل و حوادث منحصرأ از يك دیدگاه قضاوت شده است و امثال آن، امید است همین اندازه توضیح، هم در پیراستن کتاب مؤلف محترم - به صورت مجموعی - مؤثر باشد و هم در کمک به خوانندگان و جویندگان حقیقتهای دینی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی...

[۸۷]. در اسلام، عید بزرگ، منحصر به این دو روز بزرگ و مقدس (اضحی «قرآن» و فطر) نیست، بلکه عیدی بزرگتر و زندگی‌سازتر است که همانا آن: عید اکبر، یعنی «عید غدیر» است. عیدی که القاکننده اصل بنیادی و ژرف «حکومت عادل» است. عیدی که محتوی و مضمون آن، محکوم کردن هرستم و ناروایی، هر محرومیت و مظلومیت، هر رنج و زبونی است. عیدی که شعار زنده و مستقیم است در برابر حکومت خائن و هر فرماندهی غیر انسانی. دریغ که همواره قدرتهای مسلط از نشر فلسفه واقعی این عید، جلوگیری کرده‌اند.

از این رو، سلف شیعه، به غدیر اهمیت فراوان می‌دادند. و علی «ع» با آنکه «مخالفت شدید با اهل سقیفه را کاری به مصلحت اسلام نمی‌دید، و نظر به مصالحی که تاحدودی روشن است از اقدام جدی علیه آنان خودداری می‌کرد، ولی موضوع غدیر را از یاد نمی‌برد و در موارد بسیاری مطرح می‌کرد: در مسجد پیامبر، در رجه کوفه، در روز شوری و... و در سالی که جمعه با «عید غدیر» به يك روز افتاده بود، خطبای پس رسا خواند و توحیدی عجیب گفت. سپس درباره اهمیت غدیر داد سخن داد، گفت: «در این روز دو عید بزرگ است، که قوام یکی به دیگری است» - «مستدرک نهج البلاغه» یعنی باید اسلام و شعائر آن، با سرپرستی پیشوایی عدالتخواه آمیخته گردد، تا سعادت دو جهان همه تأمین یابد».

دانشمندان چندی به عید غدیر توجه داده‌اند، از جمله ابوریحان بیرونی (الآثار الباقیه / ۳۳۴)، و ابن طلحه شافعی (مطالب السؤل / ۵۳). وی می‌گوید: «و آن (روز غدیر)، روز عید است، و یادگار تاریخی است، زیرا روزی است که پیغمبر «ص» در آن، آشکارا و صریح، علی را به مقام ارجمند امامت و پیشوایی نصب کرده...».

از پیغمبر نیز روایت شده است که فرمود: «بِسْمِ خُدَيْرِ خَمِ اَفْضَلِ اَعْيَادِ امْتِنِ» - یعنی روز غدیر، برترین و بافضلیت‌ترین عید امت من است (عیدالغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷ و بعد).

و در موارد بسیاری از متون مأخذ و تواریخ، عید غدیر، معرفی شده است. از جمله ابن خلکان، در شرح حال مستعلی بن مستنصر (ج ۱، ص ۶۰) می‌گوید: «روز عید غدیر خم، با او بیعت شد. و آن روز ۱۸ ذیحجه بود، به سال ۴۸۷». نیز در شرح حال مستنصر عیسی (ج ۲، ص ۲۲۳) می‌گوید: «شب پنجم، دوازده شبانه روز مانده از ذیحجه سال ۴۸۷ در گذشت... و این شب، شب عید غدیر است، یعنی شب ۱۸ ذیحجه...» (عیدالغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷، فصل «عیدالغدیر فی الاسلام» و ص ۴۰۱، فصل «التقربات بولمئذیر»، و ملحقه «عیدالغدیر» از بولس سلامه - چاپ بیروت - و حساسترین فراز تاریخ، ص ۷۷-۸۸، از چاپ پنجم). برگزاری مراسم عید غدیر نیز، به دورانی بس بیشتر از این، یعنی روزگار امام ابوالحسن الرضا (م ۲۰۳) و امام جعفر الصادق (م ۱۴۸) می‌رسد. - مأخذ تاریخ.

[۹۲]. چنین نیست که شق اخیر که مؤلف می‌گوید، هرگز معمول نگشته باشد. بلکه به عکس، در دوره حضرت علی «ع»، و به دست ائمه «ع»، آن شق نیز بسیار معمول گشته است. معلوم است که اصولاً گرفتن اسیر، جزء سنت نظامی است. و ممکن است موجب تقلیل کشتار گردد. زیرا اگر فردی از طرف مقابل، که در دسترس قرار می‌گیرد، دستگیر نشود، ممکن است باز به سپاه پیوند و مقاومت کند و موجب کشته شدن خود و عده‌ای دیگر گردد. شاید چنین نظری در برخی از موارد بوده است. در جنگ‌های صدر اسلام این سنت نظامی رعایت می‌شده است. اما به تصریح مؤلف در مواردی چند - در اسلام نسبت به اسیران ارفاق بسیار می‌شده است، حتی در جاهایی از این امر نظامی عدول شده است و اسیر نگرفته‌اند. - توضیح ۲۸.

۱۰۰

[۹۳]. مؤلف، دو موضوع دیگر را یاد نکرده است:

۱- امر به معروف و نهی از منکر، که از فرایض مهم اسلام است و در روایات آمده است که از اهم فرایض است، از این جهت که به وسیله این دو، دیگر فرایض به پای می‌شود. و هم از نظر تعدیل حرکات و تهذیب جامعه، اصلی مهم است.

۲- تولی و تبری، که از نظر تربیت مسزای افراد بسیار مهم است. - (وسائل‌اللطیبه»، نیز سخنرانی معروف امام حسین در «وجوب امر به معروف و نهی از

۱۰۱

منکر» و مبارزه با فساد، «تحف العقول» ص ۲۴۰ - ۲۴۳، و «تحریر الوسیله، لمرجع العصر».

۱۰۳ [۹۲]. ولی بسیار بسیار مبغوض وبد و «با بغض شیء عندالله»، یعنی منفورترین چیز در نزد خداوند، شمرده شده است. («سفینه البحار، ذیل «طلق» و سایر مآخذ حدیث و فقه). در کتاب «کافی» (فروع) - باب کراهیه الطلاق، آمده است: خداوند لعنت کرده است مرد وزنی را که بچشند و بگلدند، یعنی بگیرند و طلاق دهند. مردم هوسى تازه داشته باشند و به این ترتیب اعمال غریزه کنند.

۱۰۴ [۹۳]. در روزگاران قدیم، عمال اموی - به علت آبرو کسب کردن برای کسی چون فرزند ابوسفیان - می خواستند با جعل و کذب، وجهه امام حسن مجتبی «ع» را تزیین کنند، تا در نتیجه، انظار تنفر بار جامعه اسلام را نسبت به معاویه (که آن همه ستم و جنایت در حق امت و امام کرد و چون موجودی سفله و دون، همه شروط صلح و مصالح اسلام را زیر پا داشت) تعدیل دهند. از این رو این سخنان اتهام آمیز را رواج دادند.

امام که با صدها مسئله غامض سیاسی - دینی روبرو بود، و در آن روز با آن همه گرفتاری به سر می برد، نیز امامی که در زهد و عبادت، دوست و دشمن او را نمونه زمان خود دانستند، به علاوه موجه ترین شخصیت زمان خود بود، کجا می توانست به چنین افراطی بپردازد؟ این سخن را درباره امام، نخستین بار مدائنی (علی بن - عبدالله بصری مدائنی، در گذشته به سال ۲۲۵ هـ) در قرن سوم نوشته است. و این مدائنی را، خود رجالیون اهل سنت و ناقدان اخبار ایشان، جزو «ضعفاء» - در اصطلاح رجال و اشخاص غیر قابل اعتماد شمرده اند. ابن حجر معروف در کتاب لسان المیزان (ج ۴، ص ۳۸۶) می گوید: «او عثمانی است و اخباری به نفع بنی امیه جعل می کرده...» دومین بار این سخن را در اواخر قرن چهارم، ابوطالب مکی (در گذشته به سال ۳۸۰ هـ) در کتاب «قوت القلوب» گفته است. این مؤلف را نیز ناقدان قابل اعتماد ندانسته اند. این است حقیقت افترايي که بر امام بسته شده است. («کتاب - حیاة الامام الحسن» ج ۲/۴۴۸ و بعد و مأخذ آن).

اصولاً اسلام، تعدد زوجات را محدود کرد. در اینجا بجاست که سخنی را که مؤلف در همین مورد می گوید تکرار کنیم: «... ولی باید به یاد داشت که اسلام تعدد زوجات را پدید نیاورد. و این رسم از مدت های پیش از ظهور اسلام در میان اعراب و ایران (و یهودیان باستانی) وجود داشته. برعکس، اسلام رسم دیرین را محدود کرد